

شرح دعای صنمی قریش

استاد اوجی شیرازی

فاطمیه ۱۴۴۴

جلسه اول: بیان مقدمات و مرور گذرا بر مباحث سال‌های گذشته

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّجیم

اعوذ بولایتک یا مولای امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الَّذی نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِشِعَاعِ انوارِ المحبَّة العلوّیه و جعلنا من المتمسِّکین بالولایة المرتضویه الَّذی فرضَ اللهُ
مودَّتَه علی العربیة و العجمیة ثم الصلاة و السَّلام علی مُبلِّغ الرِّسالات الالهیه سیدنا و نبینا ابی القاسم المصطفی
محمد صلی الله علیه و آله الْقُرَشِیَّ سَیِّما اوْلَهم مولانا امیرالمومنین و آخرهم بقیة الله فی الارضین و لعنة الله علی
اعدائهم اجمعین.

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه، فی هذه السَّاعة و فی کل ساعة، ولیاً و حافظاً و
قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً.

یا صاحب الزمان!

تا کی به پس پرده نهان چهره ماهت / ای کاش که من هم بشوم دیده به راهت

بر خاک‌نشین سر کویت نظری کن / تا اینکه شوم شاه ز یک لحظه نگاهت

والله که به زیبایی تو هیچ کسی نیست / یوسف به تماشای رخت برده و جاهت

مَتَى نَنْتَفِعُ مِنْ عَذْبِ مَائِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدَى، مَتَى نُغَادِيكَ وَ نُرَاوِحُكَ فَتَقِرَّ عَيْنَا، مَتَى تَرَانَا وَ نَرَاكَ.

یا بن الحسن! یا بن الحسن!

بهری ما از عمرمان همین لحظاتی است که می‌گوییم یا بن الحسن!

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر/۱۵)

خدا را قسم می‌دهیم به آبرو و وجاهت امیر عالم حضرت امیرالمومنین که فرج امام زمان را برساند.

سال‌های غیبت‌شان را به ثانیه مبدل بفرماید.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

اللهم انا نسألك بروح على بن ابيطالب عليهما السلام الذي لم يشرك بالله طرفة عينٍ ان تُعَجِّلَ فرج مولانا صاحب الزمان.

هدیه محضر امیر عوالم حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض ادب به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین صلواتی تقدیم کنید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلک عدوهم.

«جاءَ جَبْرِئِلُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا قَبْلَكَ.» جبرئیل به محضر رسول خدا مشرف شد و عرضه داشت یا رسول الله، خداوند متعال یک هدیه ای را به من داده است که به محضر شما تقدیم کنم و تا قبل از شما این هدیه به هیچ کس داده نشده است.

— ای جبرئیل این هدیه چیست؟

خداوند متعال برای شما صبر را فرستاده است «و أَحْسَنُ مِنْهُ» بهتر از صبر هم به شما داده است: الرضا، رضایت- مندی نسبت به خداوند متعال.

بالا تر از رضایتمندی را هم برای شما فرستاده است: الزهد، زاهد بودن.

بالا تر از زهد را فرستاده است: الاخلاص.

بالا تر از اخلاص را هم فرستاده است: الیقین.

بعد جبرئیل عرضه داشت: «یا رسول الله و هذا كُلُّهُ أَغْصَانُ التَّوَكُّلِ.» آن چیزی که انسان را هم زاهد می کند، هم مخلص می کند، هم اهل یقین می کند، هم صبور می کند، آن چیزی که انسان را به تمام مراتب می رساند، یک کلمه است: التَّوَكُّلُ. اینکه تکیه من به خدا باشد. اینکه بفهمم اگر تیغ عالم بجنبد ز جای / بُردِ رگی تا نخواهد خدای، این می شود توکل.

«و ما معنا التَّوَكُّلُ؟»

جبرئیل عرضه داشت که معنای توکل این است که «الْعِلْمُ أَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ، وَ لَا يُعْطَى وَ لَا يَمْنَعُ، وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ.» چه جمله عجیبی است! این را بفهمم و در گوشت من، در پوست من، در تمام وجود من رخنه کند، برای من ملکه شود، این را بچشم، لمس کنم، حس کنم که هیچ مخلوقی نه می تواند به من آسیبی برساند و نه می تواند به من سودی برساند. اینکه از همه بپریم و چشمم به او باشد.

«الْهَى هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ» خدایا به من عنایت کن که از همه ببرم و چشمم فقط به سمت تو باشد.

بعد فرمودند اگر بنده‌ای این را فهمید دیگر «لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ» هیچ انگیزه‌ای ندارد بخواهد برای غیر خدا کار کند. چون غیر خدا کاره‌ای نیست. چون غیر خدا قدرتی ندارد. چون غیر خدا جایگاهی ندارد. چون غیر خدا توانایی ندارد. «وَلَمْ يَرْجُ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ» در دلم هم به غیر خدا امیدی ندارم. «وَلَمْ يَخَفْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ» دیگر از که بترسم؟ از چه بترسم؟ می‌دانم که کارگردان حقیقی عالم اوست. می‌دانم که اوست عزیز می‌کند. می‌دانم که اوست ذلیل می‌کند. اگر عالم جمع شوند کسی را بالا ببرند، او نخواهد، ذلیل است. اگر عالم جمع شوند کسی را ذلیل کنند، او نخواهد، عزیز است.

اینکه در تعقیب نماز عصر می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که بعد از نماز عصرش این تعقیب را بخواند، ملائکه نامه اعمال بد او، گناهان او را پاره می‌کنند و از بین می‌برند، محو می‌کنند. بالاترین درس اخلاق است که هر روز بعد از نماز عصر این تلنگر را به خودم بزنم که «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَاسْأَلُهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ تَوْبَةً عَبْدٍ ذَلِيلٍ...»

در اوج سُکرِ شهوتِ قدرت و توانایی که هستم، هر روز باید به خودم بگویم که ای بیچاره، ای «مَنِيَّ يُمْنِي»، ای ناتوان، توبه‌ی عبدِ ذلیل، تو ذلیلی، خاضع، تو خاضعی، فَقِيرٍ بِأَيْسٍ مُسْكِينٍ مُسْتَكِينٍ مُسْتَجِيرٍ. چقدر ما کوچکیم! چقدر ما حقیریم! چقدر ناتوانیم! «لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا.» نمی‌توانم مالک حیات خودم باشم، در اوج اینکه دنیا را آباد کردم، ناگهان بانگی برآمد خواجه مُرد و نمی‌توانم مالک مرگ خودم باشم، هیچم، نابودم، ذلیل، فقیرم، فقیر مطلق.

لذا خدا این‌گونه می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» ای مردم، همه مردم! «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر/۱۵) بفهمید یا نفهمید همه‌تان گدای خدا باشید. متوجه باشید یا نباشید، همه‌تان فقیر خدا باشید. «وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.» اوست که غنی و بی‌نیاز است. لذا باید دست به سمت او دراز کنیم. لذا باید چشم‌تان به دست او باشد. امیدتان تنها به او باشد که به عزت و جلالش قسم خورده است اگر بنده من به غیر من امید ببندد، به عزتم و جلالم امیدش را ناامید می‌کنم. ما فقیر مطلق هستیم. هر دم و بازدمان محتاج او هستیم. آتش می‌سوزاند، او نخواهد، بر ابراهیم گلستان است. اگر این را بفهمم، در تمام لحظات زندگی‌ام می‌دانم که باید دست‌گذاری به سمت او دراز کنم. وقتی که متوجه شدم واقعاً ناچیز هستم و اوست قدرت مطلق.

«يَا مُوسَى، سَلْنِي كُلَّمَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ.»

از بچگی شاید ده بار، شاید هزار بار این روایت را شنیدیم، ولی موشکافانه به آن نگاه کنیم. موسی از من بخواه هر چیزی که در زندگی مورد نیازت است. یعنی چی؟ یعنی اینکه «حَتَّى مِلْحَ عَجِينِكَ» داری غذا درست می‌کنی، نان درست می‌کنی، باید نمک به آن بزنی، بگو خدایا نمک را تو برسان. خدایا نمک می‌زنم، اما شوری‌اش را تو

بده. «وَعَلَفَ شَاتِك» داری گوسفندانت را به چرا می‌بری، بگو خدایا تو علوفه خوبی بر سر راه گوسفندان من قرار بده. حالا اینها مثال است، در هر حالی این‌گونه باش. صبح که بیدار شدم بگویم خدایا من گدای توام، خدایا من محتاج توام، خدایا کار من، خدایا بچه من، خدایا زندگی من، خدایا تو غنی هستی، خدایا من فقیرم، خدایا من ناچیزم. این می‌شود دعا کردن. می‌شود «كُلَّمَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ». هر چیزی که می‌خواهی، به خودم بگو.

یکی از شئونات حضرات آل الله این بود که به ما یاد بدهند چگونه باید با خدا سخن بگوییم. چگونه باید دعا کنیم. چگونه باید مناجات کنیم. اگر من خودم بخواهم با خدا حرف بزنم که بلد نیستم. من بخواهم با خدا حرف بزنم، تماش این می‌شود که می‌گویم «تو کجایی که کنم شانه سرت.» او باید به من یاد بدهد که خدا کیست. فلاسفه و عرفا آخرش به کجا رسیدند؟ یا جان جانان، یا واجب الوجود. تماش به این چیزها رسیدند. بروید الهی نامه-هایشان را بخوانید که مملو از کفریات است. ادب سخن گفتن را باید آل الله به ما یاد بدهند. چه معارفی داریم! وقتی که از صبح تا شب در بازار و کار و خانه و... دل‌ها زنگار می‌گیرد، یکی از مهم‌ترین عواملی که باعث می‌شود دل‌های ما دوباره صیقلی و پاک شود، انس با مناجات‌هاست. مأنوس بودن با صحیفه سجاده است، با دعا‌هایی که مأثور است و از لبان حضرات آل الله خارج شده است. چون آنها خدا را شناخته‌اند. چون آنها می‌دانند که ما چگونه باید با خدا صحبت کنیم. چگونه باید با او مناجات کنیم.

«إِلَهِي ابوابُ السَّلاطِينِ مُغَلِّقَةٌ وَ بِأَبْكَ مَفْتُوحٌ لِلرَّاعِبِينَ.»

«إِلَهِي أَلْبَسْتَنِي الْخَطَايَا ثَوْبَ مَذَلَّتِي.»

الله اکبر! حضرات اهل بیت در مناجات شعبانیه چه کرده‌اند!

«إِلَهِي إِنْ خَذَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي؟» خدایا اگر که تو مرا رها کنی، چه کسی مرا یاری می‌کند؟

«إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُنِي؟» خدایا اگر تو به من رزق ندهی، چه کسی به من رزق می‌دهد؟

«إِلَهِي إِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا أَنِّي أُحِبُّكَ.» اگر مرا در جهنم هم ببری، فریاد می‌زنم که خدایا من تو را دوست دارم. گیرم که شوم در قعر آتش، من گرفتار/ بود در قلب آتش این شعارم/ خدایا من حسین را دوست دارم.

اهل بیت علیهم السلام چطور با خدا حرف زدن را یادمان دادند.

گیرم که برندم به سوی نار، به همه می‌گویم من تو را دوست داشتم. «إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي» مرا مواخذه کن که من مجرم هستم اما «أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ» تو که مهربانی! تو که بخشنده‌ای! «و إِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي» بیا مرا مواخذه کن به خاطر گناهانم اما «أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ» داد می‌زنم تو بخشنده بودی! داد می‌زنم تو رحمان بودی! داد می‌زنم تو

کریم بودی! داد می‌زنم تو خدای حسین بودی! داد می‌زنم تو علی‌آفرین و فاطمه‌آفرین بودی! به همه می‌گویم که من دوست داشتم.

کجا چنین ادبیاتی پیدا می‌کنی؟ چنین لحن سخن گفتن با خدا را؟ دعا بخوانیم. مانوس با مفاتیح، مانوس با صحیفه سجادیه باشیم. مانوس با مناجات‌ها، با خمسة عشر، آن مناجات‌های ۱۵ گانه امام سجاد سلام الله علیه. واقعا غنی هستیم. سَلِ الْمَصَانِعَ رُكْبًا تَهَيِّمُ فِي الْفُلُوتِ / تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی / تو در کنار فراتی، ندانی این معنی / که اهل بادیه دانند قدر آب فرات.

اگر از حقیر فقیر سراپا تقصیر بیرسند بالاترین کتاب اخلاقی و درس اخلاق چیست؛ بدون مبالغه حقیقتاً خواهیم گفت دعای مکارم الاخلاق است. چون اهل بیت علیهم السلام هم لحن صحبت با خدا را یادمان دادند، هم در قالب دعاها، معارف را به ما فهمانند. دعای مکارم الاخلاق را بخوانید.

«الهِى لَا تَفْتِنْنِى بِالْإِسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرَرْتُ» خدایا امتحانم نکن که مضطر شوم، بخواهم از غیر تو خواهشی کنم.

«وَلَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ» خدایا انقدر فقیر نشوم که بخواهم گردن در برابر غیر تو کج کنم. که اگر روزی در برابر غیر تو گردن کج کردم «فَأَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ خِذْلَانِكَ وَمَنْعَكَ وَإِعْرَاضَكَ» این گردن کج کردن من در برابر غیر تو باعث می‌شود که تو مرا رها کنی، تو از من روی برگردانی. چقدر درس در یک فرمایش امام سجاد سلام الله علیه خوابیده است.

از جمله دعاهایی که معارف فراوانی در آن است، دعای صَمَمِ قریش است. اگر کسی بیرسد بهترین منبع‌ها و مآخذ برای فهم اتفاقاتی که بعد از شهادت رسول خدا افتاد و فتنه‌هایی که رخ داد، چه منبعی است؟ قطعاً خواهیم گفت دعای صَمَمِ قریش. چون امیرالمومنین با آن سوز سینه اگر می‌خواستند مطلبی را بگویند، اصحاب و دور و بری‌های حضرت را می‌گشتند. اصلاً نمی‌گذاشتند چیزی بگویند. چون تاریخ را فاتحان می‌نویسند. تاریخ را قدرت‌ها می‌نویسند. باید فیلترها رد شود تا یک گزارش به دست نسل‌های بعد برسد. چه کردند در این بحبوحه و در این فتنه‌ها؟ امیرالمومنین با خدا حرف زدند و آن اتفاقاتی که افتاده بود، آن ظلمی که به بشریت شده بود، آن ظلمی که به اولاد مرتضی کردند؛ "خدا گواست به آل علی جفا کردند"، تماش را نصف شب، در قالب مناجات به من و شما تذکر دادند. و بعد فرمودند کسی که این دعا را بخواند «كَمَنْ رَمَى..» به مانند کسی است که «سبعین الف الف..» (در بعضی از روایات هفت میلیون یا هفتاد میلیون یا یک میلیون آمده است) به مانند کسی است که میلیون‌ها تیر در رکاب پیغمبر اکرم «فی غزوة بدر و احد و حنین» انداخته است. در این سه جنگ همراه پیغمبر

اکرم بوده است و در راه او و در رکاب او تیر انداخته است. این برای کسی است که بگوید «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ الْعَن صَنَمِي قَرِيشٍ وَ جَبَتَيْهَا وَ طَاغُوتَيْهَا وَ إِفْكَيْهَا إِلَى آخِر.»

امیرالمومنین هم خودشان این دعا را خواندند و هم تشویق کردند که بگویید به شیعیان که این دعا را بخوانند. یک وقت می‌گویند فلان صلوات را بفرستی، فلان نماز را بخوانی، فلان ثواب را دارد. یک موقع می‌گویند «کَمَنْ رَمَى...» به‌مانند کسی هستی.. یعنی نه تنها ثوابش را می‌بری، بلکه اثرش هم بر تو مترتب است.

لذا می‌بینید که علمای اعلام در طول تاریخ، به جز این چند وقته که دین‌ها تغییر کرده است، حلال‌ها حرام شده است، حرام‌ها حلال شده است، جای خوب و بد، جای عالم و جاهل، جای دنی و فاضل، جای طالح و فاضل عوض شده است. همیشه علمای شیعه مراقبت بر این دعا می‌کردند.

مرحوم کفعمی می‌گوید که «مِنْ أَفْضَلِ الْأَذْكَارِ وَ مَكْنُونِ الْأَسْرَارِ» از اسرار اهل بیت است، بالاترین ذکرهاست، بالاترین وردهاست، بالاترین دعاهاست، دعای صنمی قریش.

مرحوم سید بن طاووس در کتاب طُرْف به این دعا اشاره کرده است.

مرحوم ابوالسعادات صاحب «رَشَحُ الْوَلَاءِ فِي شَرْحِ الدَّعَاءِ» بر دعای صنمی قریش شرح نوشته است. استاد سید بن طاووس است، استاد خواجه نصیر است.

مرحوم علامه مجلسی رحمت الله علیه می‌گوید که از اسرار شیعه است و از دعاهایی است که شیعیان بر آن مراقبت کردند. «مِنْ ادْعِيَةِ الْمَشْهُورَةِ» از دعاهایی است که ورد زبان بچه‌های شیعه است، ورد زبان زن و مرد و بزرگ و کوچک شیعیان است.

علمای ما در طول تاریخ بر این دعا تاکید می‌کردند. حتی مرحوم شیخ انصاری اعلی الله مقامه الشریف که یک فقیه سخت‌گیر بوده است، در کتاب الصلاة که یک کتاب فقهی است، به دعای صنمی قریش استناد می‌کند. می‌داند که فقها در مسائل فقهی خیلی سخت‌گیر هستند، یعنی فیلترهای بسیار سختی دارند برای اینکه یک روایت را قبول کنند و به آن فتوا بدهند.

مرحوم بحرانی در کتاب تفسیر البرهان، جلد اول، به مناسبتی به دعای صنمی قریش استناد می‌کند.

مرحوم حسن بن سلیمان حلی در کتاب الْمُحْتَضَر می‌نویسد که «کان یدعوا به امیرالمومنین فی قنوت صلواته» خیلی عجیب است. چیزی که معروف است، این است که امیرالمومنین در قنوت نماز وترشان این دعا را می‌خواندند. یعنی بهترین ساعات شب و روز که نیمه شب است. بهترین عمل که نماز شب است. گل نماز شب که نماز وتر است. گل نماز وتر که قنوت آن است. امیرالمومنین در گلِ گلِ گلِ گل، دعای صمنی قریش را می‌خواندند! این چیزی است که معروف است، اما مرحوم حلی می‌گوید «کان یدعوا به فی قنوت صلواته» کان یعنی همیشه، مداومت می‌کردند در قنوت هر نمازشان!

سعی کنیم حداقل در شبانه روز، قنوت یک نمازمان این دعای صمنی قریش باشد و آثارش را ببینیم. مادرانی که می‌خواهند بچه تربیت کنند، با صمنی قریش بچه‌ها را شیر بدهند، با صمنی قریش بخوابانند، با صمنی قریش بچه‌ها را مانوس کنند. چرا که تولی و تبری در دعای صمنی قریش نهفته شده است.

مرحوم مجلسی می‌فرمایند که امیرالمومنین نه تنها در قنوت نمازهایشان، بلکه در شب و روز ورد زبان‌شان این دعا بود. یعنی حتی در غیر قنوت نمازها. عجیب است! مگر چه عظمتی دارد این دعا که انقدر تاکید شده است؟ لذا من و شما باید دنبال این باشیم که حضرت چه پیغامی برای ما داشتند؟ چه فتنه‌ها بود که سقیفه منحوس بنی ساعده به وجود آورد و امیرالمومنین سلام الله علیه در قالب این دعا، دست اینها را برای ما را کردند؟

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» با صلوات شروع می‌شود. در جلد ۹۲ بحارالانوار، مرحوم علامه مجلسی رحمت الله علیه، ۶۷ فضیلت برای صلوات ذکر کرده‌اند. که در گذشته مفصل فضائل صلوات را عرض کردیم.

وقتی من درودی بر حضرات اهل بیت علیهم السلام می‌فرستم، فکر نکنم که من کاری کردم. من که باشم که از آن خاطر عاطر گذرم؟ در جامعه کبیره می‌خوانیم «إِنَّ صَلَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ» نه تنها صلوات فرستادن ما، هر کاری برای ولایت شما می‌کنیم، هر قدمی که برمی‌داریم، اگر زیارتی می‌رویم، اگر روضه‌ای می‌گیریم، اگر تولی و تبری داریم، «طَبِيبًا لِيَخْلُقَنَا وَ طَهَارَةً لِنُفْسِنَا وَ تَرْكِيبَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا» برای پاک شدن خودم است. می‌خواهم بگویم که یاغی نی‌ام، ترحمی ای پادشاه حسن / گردم کشیده‌ام که تماشا کنم تو را. می‌خواهم بگویم من هم شما را دوست دارم. می‌خواهم بگویم یوسف منم خریدار شما هستم؛ عین همان کنیزی که یک گل از باغ سیدالشهدا چید، به حضرت هدیه کرد. نخریده بود، از باغ خود حضرت چیده بود. آقا فرمودند هم آزاد هستی، هم باغ را به تو بخشیدم. «هَكَذَا أَدَّبَنَا اللَّهُ.» خدا ما را اینطور بار آورده است.

معنای صلوات این است که درود بفرست و آثار صلوات هم این است که ما پاک می‌شویم. اصلاً از آداب دعا همین است: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوباً حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ.» همیشه دعاها را در یک پوشش و حجابی است. پوششی از گناهان یا اینکه بی‌آداب دعا می‌کنیم، اطراف دعاها را ماست. فرمودند این حجاب را بردارید، به ذکر صلاة علی محمد و آل محمد.

پس اول دعاها صلوات است، مثل همین دعای صنمی قریش که از یک طرف می‌گوییم خدایا بر جبهه‌ی پیغمبر و آل پیغمبر، رحمت و درودت را بفرست و بعد دقیقاً روبروی این جبهه و خط نصرت خداوند متعال، یک خطی است که خط شیطان است: «و العن.» همان‌طور که بر پیغمبر و آل پیغمبر درود می‌فرستی، دو بت قریش را لعن کن. «و العن» یعنی از رحمت دور کن، مشمول عذاب قرار بده، «صنمی قریش» دو بت قریش را. چرا اینها صنمی قریش هستند؟ می‌دانید تشبیه ارکانی دارد. می‌گوییم «علی کالاسد.» علی به مانند شیر است. مُشَبَّه چیست؟ علی. مُشَبَّه به چیست؟ شیر. وجه شبه چیست؟ شجاعت. علی مانند شیر، شجاع است.

در دعای صنمی قریش، ابوبکر و عمر به چه چیزی تشبیه شدند؟ به دو بت. امیرالمومنین در همین یک کلمه معارفی را برای ما قرار دادند که این دو نفر، دو بت قریش هستند. مگر بت چه ویژگی دارد؟ بت، یک موجود سرد بی‌خاصیت بی‌شخصیت بی‌فایده‌ای است که تبلیغات او را برای مردم به خدا تبدیل کرده است. لذا امام صادق علیه السلام فرمودند «ابوبکر و عمر صنما قریش» نه تنها در همین دعا، بلکه در روایات دیگر ما هم آمده است که ابوبکر و عمر دو بت قریش هستند، «اللَّذَانِ يَعْبُدُونَهُمَا» که مورد عبادت قریش و مردمان طرفدار سقیفه قرار گرفتند.

عمری که نه تنها در مراتب علمی می‌گفت «أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَىٰ فَيْكُم» و «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»، بلکه خشونتش در حدی بود که کتاب السيرة النبوية می‌نویسد «الحبال و السيّاط كانتا من ادوات الحوار». ابن ابی الحدید سنّی معتزلی می‌نویسد «دره عمر اهیب من سیف حجاج» شلاق عمر مهیب‌تر از شمشیر حجاج بود.

اصلاً لوگوی حکومت خلیفه، شلاق بود. بی‌دلیل شلاق می‌زد. یک موجود وحشی که هیچ بارش نبود. یک موجودی که اصلاً کارش با شلاق بود. در کتب مخالفین است که فردی داشت خمیازه می‌کشید، دستش را بلند کرده بود خمیازه بکشد، عمر شروع کرد به شلاق زدن او. گفت چرا می‌زنی؟ گفت دستت را بالا می‌آوری، فقط باید دعا کنی، نباید خمیازه بکشی. چنین کسی بود! کسی بود که نه علمی داشت، نه ویژگی خوبی داشت، نه خانواده‌ای داشت. هیچی نداشت.

«صَنَمِي قَرِيش» یعنی ای شیعه مراقب باش، ای کسی که بعد از ۱۴۰۰ سال در محضر این دعا قرار گرفتی، مراقب باش وقتی که تبلیغات می‌تواند عمر را به بت تبدیل کند، نکند کسی را برای تو بت کند! نکند کسی را برای تو بزرگ کند! امام صادق فرمودند «لَا تُمَكِّنِ الْغَوَاةَ مِنْ سَمْعِكَ» نگذار غُواة، فُسَّاق، کسانی که بویی از خداوند نبردند، بر گوش تو مسلط شوند. چرا که «السَّمْعُ بَابُ الْقَلْبِ» گوش، درب قلب است. اگر که گوش بچه‌ات را گذاشتی پای تلویزیون و اینترنت و در هر مدرسه‌ای، نزد هر استادی، پای هر منبری او را گذاشتی و هرچیزی به قلبش وارد شد، معلوم است که دلش هم سمت اینها می‌رود. یک‌بار هم مردمان گوش‌شان را دست افرادی سپردند به نام افراد سقیفه، ابوبکر و عمر را برای آنها بت کردند.

خدایا لعن کن، یعنی از رحمت دور کن. چرا از رحمت دور کن؟ چون خداوند متعال خودش فرموده است «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (بقره/۱۵۹)

حضرت چهار ویژگی برای این دو بی‌شرف می‌فرمایند، بعد شروع می‌کنند یک به یک خیانت‌های اینها، یک به یک جرائم اینها را در دادگاه عدل الهی می‌شمارند.

ابتدا چهار ویژگی مهم این دو نفر را می‌گویند: «صَنَمِي قَرِيش» دو بت هستند.

چطور بت هستند؟ یک موجود بی‌خاصیت و بی‌شخصیت که تبدیل به بت شده است. چطور بت شده است؟ خداوند متعال می‌فرماید «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس/۶۰) ای بنی آدم، مگر به شما نگفتم شیطان را عبادت نکنید؟ کسی شیطان را عبادت نمی‌کند. کسانی هم که شیطان پرست هستند، نمی‌گویند شیطان خالق ماست؛ می‌گویند به‌مانند شیطان، پستی و پلشتی کنیم. امام صادق فرمودند اگر از غیر خدا و رسول خدا اطاعت کنی و اگر ولایت غیر خدا و رسول خدا را بپذیری، به‌مانند این است که شیطان را عبادت کرده‌ای. بعد فرمودند مردم، ابوبکر و عمر را می‌پرستیدند، به معنای این است که مطیع محض آنها بودند، ابوبکر و عمر را ولی خود می‌دانستند.

«وَجَبَّتْهَا» جَبَّتْ هستند. جَبَّتْ چهار معنا دارد. یک معنا این است که اینها کاهن بودند. با شیطان در ارتباط بودند. ان‌شاءالله مفصل در این دهه ارتباط سقیفه با شیطان و یهود را اشاره خواهم کردم.

امام زمان در سن چهار سالگی به سعد بن عبدالله اشعری قمی فرمودند: ای سعد بن عبدالله، ابوبکر و عمر با کاهنان یهود در ارتباط بودند. با کسانی که «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (بقره/۱۴۶) عین پدری که بچه‌اش را می‌شناسد، یهودی‌ها می‌دانستند که کار پیغمبر بالا می‌گیرد. لذا ابوبکر و عمر را در دم و دستگاه پیغمبر اکرم فرستادند که

بزرگ شوند، رشد پیدا کنند، یک روزی بتوانند مسیر اسلام و مسلمین را به انحراف بکشانند. جَبْتِیها یعنی دو کاهن قریش. دو کسی که با برنامه‌ریزی آمده بودند و اسلام را پذیرفته بودند.

تا حالا چند تا ویژگی شد؟ «صنمی قریش» صنم، یعنی بت. صَمَمین یعنی دو تا بت. وقتی مضاف قرار می‌گیرد، نون، حذف می‌شود، می‌شود صنمی. خدایا دو بت قریش را لعن کن. «وَجَبْتِیها» دو کاهن قریش را لعن کن. «و طاغوتیها» طاغوت یعنی چی؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: «كُلُّ حَاكِمٍ يَحْكُمُ بِغَيْرِ قَوْلِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهُوَ طَاغُوتٌ». هر کسی که حکمرانی کند به غیر قول ما اهل بیت، به غیر دستور ما اهل بیت، به غیر امر مستقیم ما اهل بیت، او طاغوت است. این دو نفر چرا طاغوت هستند؟ کجا پیغمبر فرمودند که ابوبکر بر مَسند خلافت بنشیند؟ چون امر کردند، حکمرانی کردند به غیر دستور حضرات اهل بیت، اینها طاغوت هستند.

«وَاِفْكِيها» به امام صادق عرضه داشت آیا ممکن است مومن خسیس و بخیل باشد؟ فرمودند متأسفانه بله، ممکن است. گفتم آیا ممکن است مومنی ترسو باشد؟ فرمودند متأسفانه بله. گفتم آقا ممکن است مومنی دچار گناه زنا شود؟ فرمودند ممکن است. گفتم آقا آیا ممکن است مومن دروغ بگوید؟ حضرت فرمودند کلاً! مومن دروغ نمی‌گوید. مومن هرچه باشد دروغ نمی‌گوید؛ چرا که اگر تمام گناهان را در اتاقی بگذارند، کلید قفل تمام گناهان، دروغ است. لذا شیعیان ما اهل دروغ نیستند. فرمودند اگر دروغی از دهان کسی خارج شود، بوی تعفن دهان او به آسمان‌ها می‌رسد و ملائکه خدا را اذیت می‌کند. دروغ می‌شود «إفک» دروغ‌پردازی می‌شود «إفک». خدایا لعن کن دو دروغ‌پرداز بزرگ قریش را.

این دو نفر، مجموعه الرذائل بودند، اما در بین تمام رذائلشان، امیرالمومنین نیمه شب، در قنوت نماز شب، به این ویژگی که اینها دروغ‌پردازان بزرگ قریش بودند، اشاره می‌کند. چقدر اهمیت دارد. از همان ابتدا، اولین دروغی که در سقیفه گفتند.

تشکیل سقیفه بنی‌ساعده برای دفاع از امیرالمومنین بود. یعنی اصل سقیفه، برای دفاع از مولا تشکیل شد. انصار در سقیفه جمع شده بودند که فعلاً قدرت را دست بگیرند تا ابوبکر و عمر بر مَسند خلافت نَشینند، سر مولا کمی خلوت شود، ببینند پرچم را به دستان مولا بدهند. اما همین سقیفه‌ای که قصدشان پرچم دادن به دست امیرالمومنین بود، شد منشاء تمام اختلافات! چطور راه سقیفه عوض شد؟ با دروغی که عمر و ابوبکر گفتند. آنها با این دروغ وارد سقیفه شدند که درست است پیغمبر اکرم، علی را در غدیر خم ولیّ کرد و بیعت گرفت، اما بعداً پیغمبر اکرم

فرمودند که نبوت و خلافت در یک خانواده جمع نخواهد شد. این اولین دروغی بود که گفتند. حالا چه کسی این جمله را از پیامبر شنیده است؟ ابوبکر گفت من شنیدم. عمر گفت من شنیدم. ابوعبیده جراح گفت من شنیدم. بشیر پدرِ نعمان بن بشیر، حاکم کوفه، که او هم یکی از همین منافقین بود و در تیم ابوبکر و عمر بود، گفت منم شنیدم. همه اراذل و اوباش! ثابت شد که پیغمبر اکرم بدا حاصل کردند و فرمودند دیگر علی خلیفه نیست. بعد می آمدند روایت می ساختند که عایشه می گفت منم از پیغمبر اکرم این را شنیده ام.

لذا پایه های حکومت اینها بر دروغ بنا شده بود و یکی از کارهایی که اهل بیت علیهم السلام کردند، دست سقیفه را در این دروغ ها رو کردند. برای اینکه آبروی آنها را در این دروغ ببرند که گفتند نبوت و خلافت در یک خانواده جمع نمی شود، مولا در شورای شش نفره رفتند. گفتند آقا چرا رفتید؟ فرمودند چون عمر گفته بود نبوت و خلافت در یک خانواده جمع نمی شود، من رفتم در شورای شش نفره که در تاریخ ثابت شود عمر دروغ گفت. شورای شش نفره یعنی هر کدام از این شش نفر می توانند خلیفه شوند. یعنی عمر دارد می گوید علی می تواند خلیفه شود! این کجا، آن حرف کجا.

ماجرای ازدواج عمر با حضرت ام کلثوم یک دروغ بزرگ است که خود مخالفین هم نوشته اند. نَوَوی می گوید آن ام کلثوم دختر ابوبکر بود، نه دختر امیرالمومنین. اما می بینیم ائمه علیهم السلام هیچ گاه به صراحت این مسأله را انکار نمی کنند. در کافی دو روایت داریم که طوری صحبت می کنند که این مسأله به کلی رفع نشود و این شبهه بماند. چرا؟ چون خود عمر دروغ گفته است که از طرفی نبوت و خلافت در یک خانواده جمع نمی شود، بعد آمده یک دروغی درست کرده که من با دختر علی ازدواج کردم. اگر با دختر علی ازدواج کردی، پس دیگر تو خلیفه نیستی. چون خودت گفتی خلافت و نبوت در یک خانواده جمع نمی شود. اگر داماد حضرت زهرا سلام الله علیها شدی، پس نمی توانی خلیفه باشی. خلافت تو باطل است.

ائمه علیهم السلام همیشه دنبال این بودند که دست سقیفه را رو کنند. لذا حضرت زهرا در مسجد فریاد زدند که ای قحافه زاده بر من ده جواب / در کدامین آیه آمد در کتاب / تو ز بابایت شوی میراث بر / من شوم محروم از ارث پدر. خدا گفته است «وَرَثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ». (نمل/ ۱۶)

«وَجَبَّتْهَا وَطَاغُوتُهَا وَإِفْكُهَا» تا می رسد به اینجا که «وَأَبْتَيْتُهَا» به دو شخصیت مرموز سقیفه که تا قبل از دعای صمنی قریش، اینها برای خودشان تقدس داشتند. ناموس پیغمبر شمرده می شدند. اما امیرالمومنین در این دعا تابوشکنی کردند. امیرالمومنین در این دعا نشان دادند که اینها نزد خدا هیچ ارزشی ندارند. بالاتر از فحش دادن، بالاتر از کتک زدن، لعن کردن است. یعنی اصلاً استحقاق رحمت خدا را ندارند. لعن، بار معنایی خیلی بزرگی

دارد. حضرت بعد از اینکه دو بت را لعن کردند، دو زن را لعن می‌کنند که در آن زمانه این زن‌ها «خُذُوا شَطْرَ دِينِكُمْ مِنَ الْعَائِشَةِ» بودند. می‌گفتند پیغمبر فرمودند بعد از من باید دین را از عایشه بگیرید. کسی بودند که خدا در قرآن فرموده است: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْتُنَّ...» (احزاب/۳۲) بعد امیرالمومنین می‌فرمایند خدایا همان اندازه که ابوبکر و عمر را لعن می‌کنی، دختران‌شان را هم لعن کن. اینجا دیگر این فضا علیه حفصه و عایشه شکست. تا کار به جایی رسید که امام صادق فرمودند من امام صادق، بعد از هر نماز حفصه و عایشه را لعن می‌کنم، چرا که «کان قلبه کمرجل القین» چرا که قلب عایشه به مانند مذاب کوه آتشفشان، از بغض علی بن ابیطالب می‌جوشید. همیشه می‌گفت آرزو داشتم فاطمه را با دستان خودم دفن کنم. سجده می‌کرد که خدایا ممنون توام که ضربت به فرق علی بن ابیطالب خورد. همیشه می‌گفت آرزو داشتم خودم بودم که ضربه بر سر علی می‌زدم. همیشه می‌گفت خوشحالم از کشته شدن حضرت زهرا. آن عایشه‌ای که بعد از شهادت حضرت زهرا، ابن ابی الحدید می‌گوید در صورت امام حسن و امام حسین اظهار خوشحالی می‌کرد. آن عایشه‌ای که فرمودند «إِنَّ عَائِشَةَ كَبِيرَ جَرْمِهَا، عَظِيمِ اثْمِهَا» گناهش بسیار بزرگ است «مَا أَهْرَقَتْ مِجْجَمَهُ دَمٌ» در طول تاریخ هیچ خونی ریخته نشده است «إِلَّا وَ إِثْمُ ذَلِكَ فِي عُنُقِهَا وَ عُنُقِ صَاحِبَيْهَا» گردن عایشه است و «صَاحِبَيْهَا» یعنی عایشه و دو رفیقش، ابوبکر و عمر.

اینجا فضای روایت عوض می‌شود، محور می‌شود عایشه! امیرالمومنین فرمودند «وَلَهَا حُرْمَتُهَا الْأُولَى» عایشه حرمت اولش سر جایش است. یعنی حرمت ازدواجی که پیغمبر فرمودند با زنان پیغمبر نمی‌شود ازدواج کرد و حرام است، آن حرمت سر جایش است، با اینکه من به نیابت از پیغمبر او را طلاق دادم. دیگر شرافت ام المومنین را ندارد. با این وجود حرمت ازدواج سر جایش است.

چرا پیغمبر با او ازدواج کردند؟ پیغمبر لب تر می‌کردند بهترین زنان عرب و عجم در محضر پیغمبر اکرم صورت به خاک می‌گذاشتند. چرا با او ازدواج کردند؟ امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند «لَكِنَّ اللَّهَ إِبْتَلَاكُمْ بِهَا» خداوند متعال عایشه را وسیله امتحان مسلمان‌ها قرار داد «لِيَعْلَمَ إِيَّاهُ تَطِيعُونَ أُمَّ هِيَ» تا اینکه مشخص شود خدا را اطاعت می‌کنید یا عایشه را اطاعت می‌کنید.

از حفصه هم بگوییم. آن خبیثه‌ای که پشت خط مقدم، نیرو می‌فرستاد برای عایشه که وسط معرکه بود. عایشه نامه‌ای برای حفصه فرستاد که من علی را در جمل محاصره کردم، کار علی تمام است. حفصه مجلسی گرفت، مجلس شادی و فرح. رقاصه‌ها می‌رقصیدند و دف‌زن‌ها دف می‌زدند که «مَا الْخَبَرُ مَا الْخَبَرُ عَلِيٌّ كَالْأَشْقَرِ». به مولا

جسارت می‌کردند. دست می‌زدند و می‌رقصیدند. جان عالم فدای حضرت ام‌کلثوم، وارد مجلس شدند، نقاب را از صورت برداشتند، تن حفصه ملعونه شروع کرد به لرزیدن.

بعد از «وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ عَلَىٰ مَا كُنْتُمْ عَلَيْهِ شَاكِرِينَ» امیرالمومنین سلام الله علیه شروع می‌کنند یک به یک جرائم اینها را می‌شمارند. «اللَّذِينَ خَالَفُوا وَكُفَرُوا بِمَا عَاهَدُوا عَلَيْنَا لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ عَاهَدُوا عِندَ رَسُولِهِ وَأَعَدَّ الْعَذَابَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ عَلِيمٌ» مخالفت با امرت کردند «وَأَنكَرُوا وَحَيْكَ وَجَحَدُوا بِإِنْعَامِكَ وَعَصَوُا رِسُولَكَ» رسولت را عصیان کردند و مخالفت با امر پیغمبر اکرم انجام دادند. هرچه که پیغمبر گفته بود، اینها ۱۸۰ درجه عوض کردند. یک نمونه این بود که فرمودند «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (شوری/۲۳) هیچ چیز از شما نمی‌خواهم، فقط مودت به ذوی القربای من. چه کردند؟ امام سجاد فرمودند اگر برعکس بود و پیغمبر فرموده بودند تا می‌توانید به ذوی القربای من ظلم کنید «لَمَّا أَزْدَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا» دیگر بیش از این نمی‌شد به ما ظلم کنید.

اولین برنامه این بود که کلا اهل بیت را از روی کره زمین حذف کنند. در نامه‌ای که عمر به معاویه نوشته است می‌گوید برنامه ما این بود. اینها اصلاً فکر نمی‌کردند با حضرت زهرا مواجه شوند. حضرت فاطمه‌ای که از آدم کور فرار می‌کند، به پستوی خانه می‌رود، چه کسی باورش می‌شد حضرت زهرا جلوی در بیایند؟ گفت می‌رویم دم در خانه، علی را بیرون می‌کشیم، جمعیت هم که مفصل است. مثل ماجرای لیلۃ المبیث که گفتند پیغمبر را می‌کشیم، بعد هم دیه‌اش را تقسیم می‌کنیم. یک نفر که نبود، می‌گوییم چهل نفر کُشتند. بین جمعیت یکی یک چاقو می‌زند، کار را تمام می‌کنیم. ولی فاطمه جلوی در آمد، ۱۸۰ درجه برنامه‌شان عوض شد. اینجا حضرت زهرا نگذاشتند که امیرالمومنین کشته شوند.

چند سال از آن ماجرا که گذشت، دوباره خواستند این نقشه را اجرایی کنند. اما امیرالمومنین در کربلا هم یک شیر دختر دارد به نام زینب کبری که زن مگو مردآفرین روزگار/ زن مگو بنت‌الادب، أخت الوقار/ زن مگو چون مرتضی خبیر شکن/ التي خلعت من الحق رسن.. تا آمد یزید دستور بدهد که سر امام سجاد را جدا کنند، دیدند یک بانوی مخدّره بلند شد، خودش را روی امام سجاد انداخت. عرب آن موقع زن کشتن را بد می‌دانست. زینب کبری گفت بیایید گردن مرا بزنید، بعد هر کاری که می‌خواهید بکنید. اگر امام سجاد را می‌کُشتند، تمام آل الله را می‌کُشتند. اگر آل الله را می‌کُشتند «لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا». یزید دید راهی ندارد برای کشتن امام سجاد، مگر اینکه زینب کبری را از سر راه بردارد. چه کنیم؟ همه را نشانند، گفت «رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ» باید حکم ارتداد زینب کبری را از دو لب خودش بیرون بکشیم. گفت زینب دیدی خدا با برادرت چی کار کرد؟ خواست چیزی بگوید که حضرت زینب حرفی بزند، بگوید زینب کبری مرتد شد، گردنش را بزنید. گفت دیدی خدا چگونه ذلیل‌تان کرد؟ «فَقَامَتِ عَقِيلَةُ بَنِي هَاشِمٍ وَاللَّهُ مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» به خدا جز زیبایی ندیدم.

در مقدمه خصائص زینبیه آمده است از قول آقا ضیاء عراقی که کسی که از قطیف داشت به مشهد امام رضا می‌رفت. به عراق آمد که ائمه عراق را زیارت کند، بعد وارد ایران شود و به مشهد حضرت رضا سلام الله علیه برود. در راه دزدان زدند، اموالش را گرفتند. کف بیابان‌ها سرش را بلند کرد گفت "یا بن الحسن" ما که نداریم به غیر از تو کس / ای شه خوبان تو به فریاد رس / ای مدنی برقع و مکی نقاب / سایه نشین چند بود آفتاب / تا تو ز ما روی نهان کرده‌ای / خون به دل پیر و جوان کرده‌ای / یا بن الحسن! یا بن الحسن! و گفت پیغمبر که گر کوبی دری / عاقبت زان در برون آید سری؛ انقدر "یا بن الحسن" گفت، دید یک سید نورانی زیبا آمد، گفت چه کسی را صدا زدی؟ گفت امام زمانم را صدا می‌زدم. گفت مشکل چیست؟ گفت دزدها اموالم را بردند. من می‌خواستم به مشهد بروم. می‌خواستم پابوس علی بن موسی الرضا امام رئوف مشرف شوم، اموالمان را بردند. گفت عیبی ندارد. الان به سامرا نزدیک هستی. برو سامرا، برو نزد میرزا حسن شیرازی. گفت چه به او بگویم؟ گفت بگو مرا سید مهدی فرستاده است، گفته است بگو اموالم دست است، یک مقداری اش را به من بده، می‌خواهم به مشهد امام رضا بروم. گفتم اموال شما دست میرزای شیرازی است؟ گفت بله. گفتم چه نشانه‌ای به او بدهم که باورش شود؟ گفت این نشانه را به او بده بگو یک تابستانی، با ملا علی کُنی رفته بودی دمشق، در حرم عمه جانم زینب، خیلی شلوغ بود، وقتی که خلوت شد، تو عبایت را پهن کردی، جارو کشیدی، آشغال‌های حرم را جمع کردی. ملا علی کُنی کمک کرد. آن لحظه من نگاه کردم، به شما افتخار کردم که عالم هستید و جاروکش حرم عمه جانم زینب کبری هستید. برو این نشانه را به او بگو. با خودش گفت نکند این سید، خودش امام زمان است؟ می‌گوید رفتم نزد میرزای شیرازی، گفتم آقا چنین چیزی شده است. دیدم بلند شد چشم‌های مرا بوسید. گفت هیچ کس جز من و ملای کُنی، آن شب در حرم نبود.

میرزای شیرازی با آن عظمتش اگر بخواهد یک کاری کند که در چشم امام زمان بیاید، باید جاروکشی حرم عمه سادات را کند! یا امام زمان، چو گذر کنی بر این ره / نظری به زیر پا کن. بدنم، چشمم آلوده است. بی‌قیمتم و جز تو خریدار ندارم. ولی یادم نمی‌آید روزی من روی زمین بوده باشم و چشمم برای عمه‌ات گریان نباشد. یا صاحب الزمان! ما چشم باز کردیم، به ما گفتند محنت کش روزگار، زینب زینب. هنوز دست راست و چپ‌مان را بلد نبودیم، به ما گفتند ستم ندید کسی در جهان مطابق زینب.

امام زمان سینه‌ی ما برای عمه جان‌تان زینب سوخته است. «لولا الحجة لساخت الارض باهلها».

نه تنها در شام، در خیمه‌ها هم یک موقع شمر آمد، خنجرش را کشید.. آه و واویلا که شمر آمد میان خیمه‌گاه، تیغ خونین در کفش.. تیغ خونین در کف شمر، زینب کبری نگاه می‌کند، خون می‌چکد، خون عزیزش حسین روی خنجر است. تا خواست امام سجاد را بکشد، دیدند زینب کبری خودش را انداخت. نامرد! بیمار است، داغدار است. نه تنها اینجا، یک جای دیگر هم جان حجت الله را نجات داد. کجا؟ آن جایی که بر لب دشمن تبسم آمده،

دیدند اولین بار است زینب بین مردم آمده.. به قد و بالای برادرش نگاه کرد، دید هی روی زمین می‌نشیند، هی بلند می‌شود، دید دست به محاسنش می‌کشد..

خیز و از جا آبرویم را بخر (بابا)/ عمه را از بین نامحرم ببر..

تصور کن یک بابای محاسن سفید، صورت روی صورت جوانش بگذارد، این جوان هم هی پایش را روی زمین می‌کشد..

این بیابان جای خواب ناز نیست / ایمن از صیاد تیرانداز نیست / بردنت تا به حرم کار من و زینب نیست / باید عباس بیاید..

علی اکبر پسر من.. ریز ریزی ولی عزیزی تو / چه کنم از عبا نریزی تو..

گل باغ حسین را چیدند / اشک چشم امام را دیدند / آی مردم بلند گریه کنید / چون به آقا بلند خندیدند.

اللهم عجل لوليک الفرج